

حضرت زینب (علیها السلام) بانوی حیا، پاسدار عفت و پاکدامنی

<"xml encoding="UTF-8?">



پاسدار عفت و پاکی منم	با حیا در چادر خاکی منم
من حیا را مرزدار کرده ام	بانوان را جمله یاری کرده ام

زینب؛ بانوی حیا و عفت، مرزبان پاکی و پاکدامنی، دختر علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام)؛ در روز پنجم جمادی الاولی، سال پنجم یا ششم هجرت در مدینه منوره، خواستگاه حیا و پاکی، دیده به جهان گشود. هرچند مادر بزرگوارش را در پنج سالگی از دست داد، ولی رहतوشه هایی گرانبها از حیا و پاکی در همین مدت کوتاه از مکتب مادر فرا گرفت. در دوران زندگی بابرکت خویش، مشکلات و رنج های فراوانی متحمل شد و بی شک مهمترین و تلخ ترین آن، واقعه کربلا و داستان اسارت بود. در تمام این سختی ها و حوادث تلخ، در کنار صبوری و بردباری؛ درس حیا و عفت را به همه آموخت (1).

او را؛ ام کلثوم کبری، صدیقه صغری، محدثه، عالمه و فهیمه می نامیدند. او زنی عابده، زاهده، عارفه، خطیبه و عقیفه بود. نسب نبوی، تربیت علوی و فاطمی، همراه با لطف خداوندی، از او فردی با خصوصیات و صفات برجسته ساخته بود، طوری که او را «عقیله بنی هاشم» می خواندند.

مراسم نام گذاری

معمولا مرسوم است که پدر و مادر، نام فرزند را انتخاب می کنند، ولی در ولادت حضرت زینب (علیها السلام)، والدین او این کار را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، جد بزرگوار آن بانو واگذار نمودند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سفر بود، بعد از بازگشت از سفر، به محض شنیدن خبر تولد، مشتاقانه به خانه علی (علیه

السلام) رفت. نوزاد را در بغل گرفت و بوسید، بعد از مدتی جبرائیل بر پیامبر نازل گردید و نام زینب (زین + اب) را که به معنای «زینت پدر» است، برای این دختر انتخاب نمود (2). آن بانوی بزرگ، سرانجام در پانزدهم رجب سال 62 هجرت، با کوله باری از اندوه، محنت و رنج و با یادگار گذاشتن درس های زیادی از صبوری، حیا، عفت و پاکی، دار فانی را وداع گفت. در این مقام برآئیم تا گوشه هایی از حیا، عفت و پاکدامنی زینب را به تصویر کشیم و رهنوشه گرانبهائی برای بانوانی که می خواهند زینب گونه زندگی کنند و به افتخار و سربلندی ابدی برسند مهیا سازیم.

ضرورت بحث حیا

امروزه در سرتاسر جهان، مخصوصا کشورهای اسلامی و علی الخصوص جامعه تشیع، تلاش استعمارگران و مهاجمان فرهنگی بر آن است که حیا و عفت بانوان را نشانه روند و جامعه را از این راه به بی بند و باری و بی دینی سوق دهند و در نتیجه به مطامع شیطانی خود برسند؛ چرا که آنها به خوبی دریافته اند اگر دین و مذهب تشیع را بخواهند نابود کنند، باید حیا، عفت و پاکدامنی را از بین ببرند. هرگاه از جامعه حیا رخت بربست و عفت در آن لگدکوب شد؛ دین هم بساط خویش را جمع خواهد کرد. علی (علیه السلام) به زیبایی می فرماید: «أَحْسَنُ مَلَاسِي الدِّينِ الْحَيَاءُ» (3) نیکوترین لباس دین حیا است؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» (4)؛ ایمانی نیست برای آن کس که حیا ندارد. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ» (5)؛ حیا و ایمان با هم بر یک شاخه قرار گرفته اند، پس هرگاه یکی از آن دو برود، دیگری نیز از او تبعیت کند. و زیباتر از همه، امام حسین (علیه السلام) - آن کس که زینب (علیها السلام)، حیا را در مکتب او آموخت - فرمود: «لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ» (6)؛ آن که دین ندارد، حیا هم ندارد. از روایات فوق به خوبی استفاده می شود که بین ماندگاری دین در جامعه و وجود حیا؛ رابطه تنگاتنگی وجود دارد. از طرف دیگر، هواداران استکبار جهانی در داخل کشور با قلمهای زهرآگین، رفتارهای زننده، لباسها و فیلمهای مبتذل، در نابودی حیا و عفت، استعمار را یاری می رسانند.

نگاهی به جایگاه حیا در فرهنگ غنی اسلام

اشارتی مختصر و بیان نکاتی درباره جایگاه حیا در اینجا مناسب می نماید:

الف) حیاى دختران شعیب در قرآن

قرآن کریم، با این که غالباً مسایل را به صورت کلی بیان می دارد، ولی گاهی بجهت حیاتی بودن مسئله، جزئیات و نمونه هایی را بیان می کند. مثلاً ماجرای حضرت موسی و برخورد او با دختران شعیب را چنین بیان می کند: «و هنگامی که {موسی} به {چاه} آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند و به چاه با بودن مردان نزدیک نمی شوند. موسی از آنان پرسید: کار شما چیست؟ گفتند: آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند... موسی برای گوسفندان آن دو آب کشید و...؛

در ادامه این داستان درباره نحوه آمدن یکی از دختران شعیب و گفتگوی او با حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید:

«...فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَفَيْتَ لَنَا...» (7)؛ ناگهان یکی از آن دو {زن به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت} گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن {به گوسفندان} را که برای ما انجام دادی، به تو بپردازد.»

از این آیه می توان حیا را به زیبایی دریافت؛ چرا که:

1. تا زمانی که مردان کنار چاه بودند، دختران شعیب (علیه السلام) نزدیک چاه نمی رفتند.
2. آن گاه اقدام به آب دادن گوسفندان می کردند که تمام مردان پراکنده شوند.
3. سرا پا حیا نزد موسی (علیه السلام) آمد. نگفت ما مزد تو را می پردازیم؛ بلکه گفت پدرم از تو دعوت می کند تا مزد تو را بپردازد.

ب) حیا تمام دین است

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «الْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ» (8)؛ حیا تمام دین است.»

ج) حیا بازدارنده از زشتی ها

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «الْحَيَاءُ يَصُدُّ عَنِ فِعْلِ الْقَبِيحِ؛ حیا {انسان را} از کار زشت باز می دارد.» (9)

امام هفتم (علیه السلام) می فرماید: «مَا بَقِيَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا كَلِمَةٌ إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَأَعْمَلَ مَا شِئْتَ...؛ مثالها {و کلمات قصار} از انبیاء باقی نمانده است مگر یک کلمه {و آن این است که} هرگاه حیا نداشتی، هر کاری می خواهی انجام بده.» (10)

(د) عاقبت بی حیایی

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «... وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ ، وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ...؛ کسی که حیا و شرمش اندک باشد؛ پرهیزکاری او نیز اندک خواهد بود، و کسی که ورعش کمتر باشد؛ قلبش می میرد و آن کس که دلش مرده باشد؛ در آتش جهنم داخل خواهد شد.» (11)

(ه) سرپوش عیب ها

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ؛ آن کس که با لباس حیا خود را بپوشاند کسی عیب او را نبیند.» (12)

(و) سرچشمه خوبی ها

و حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «لَا حَيَاءَ لَهُ لَا خَيْرَ فِيهِ؛ کسی که حیا ندارد، خیری در او نخواهد بود.» (13)

نمونه هایی از حیای زینب (علیها السلام)

1. فرزند بیت حیا و عفت

تاثیر وراثت و خانواده در رفتار و کردار انسان تردیدپذیر نیست. امروزه به روشنی ثابت شده است که بخشی از صفات خوب و بد، از راه وراثت، از نسلی به نسلی منتقل می شوند و به همین جهت خانواده هایی که پیامبران در آن متولد شدند، عموماً پاک و اصیل بودند، به همین جهت در منابع اسلامی نیز از ازدواج با زنان زیبایی که در خانواده های ناپاک و عاری از حیا به بار آمده اند نهی شده است. در کنار وراثت، تربیت مطرح است؛ زیرا بخشی از فضایل و کمالات، با تربیت صحیح به فرزندان منتقل می شود.

در زندگی حضرت زینب (علیها السلام) این دو عامل (وراثت و تربیت) در بالاترین حد خویش وجود داشت؛ چنانکه در زیارت نامه آن بانوی بزرگوار می خوانیم: «السَّلَامُ عَلٰی مَنْ رَضَعَتْ لِإِبْرَاهِیمَ؛ سلام بر کسی که از پستان ایمان شیر نوشید.»

آن که پا تا به سر ایمان و حیاست	خونش آمیخته با خون خداست
عشق را همسفر کربلاست	مظهر عصمت و پاکی، تقواست
به یقین زینب کبری باشد	زاده حیدر و زهرا باشد

آری! زینب کبری (علیها السلام) در خانه وحی و ولایت، از پدر و مادر معصوم به دنیا آمد و در آغوش نبوت، مهد امامت و ولایت و مرکز نزول وحی الهی نشو و نما نمود و از یگانه مادر معصوم جهان هستی «فاطمه زهرا (علیها السلام)» شیر نوشید و از ابتدای شیرخوارگی در آغوش پر مهر مادر؛ عفت، حیا، شهامت و عطوفت را فرا گرفت و هم زمان با دوران شیرخوارگی در محضر بزرگترین استادان جهان انسانیت؛ یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دو برادر بزرگوارش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) تربیت یافت.

«یحیی مازنی» که از علمای بزرگ و راویان حدیث است، چنین نقل می کند: «مدت ها در مدینه، در همسایگی علی (علیه السلام) در یک محله زندگی می کردم. منزل من در کنار منزلی بود که «زینب» دختر علی (علیه السلام) در آنجا سکونت داشت، حتی یک بار هم، کسی حضرت زینب را ندید و صدای او را نشنید، او هرگاه می خواست به زیارت جد بزرگوارش برود، در دل شب می رفت؛ در حالی که پدرش علی (علیه السلام) در پیش و برادرانش حسن و حسین (علیهما السلام) در اطراف او بودند. وقتی به نزدیک قبر شریف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رسیدند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) شمعهای روشن اطراف قبر را خاموش می کرد. یک روز امام حسن (علیه السلام) علت این کار را سؤال کرد، حضرت فرمود: «أَخْشَى أَنْ يَنْظُرَ أَحَدٌ إِلَى شَخْصٍ أُخْتِكِ زَيْنَبَ؛ از آن می ترسم که کسی خواهرت زینب را ببیند.» (14)

به قول «شیخ جعفر نقدی»، زینب (علیها السلام) تربیت شده پنج تن آل عبا است: «فالخمسة اصحاب العباء هم الذین قاموا بتربیتها وتثقیفها وتهذیبها وكفاک بهم مؤدبین ومعلمین؛ پنج تن آل عبا به تربیت و فرهنگ سازی و تهذیب زینب همت گماردند و همین بس که آنها ادب کننده و آموزگار باشند.» (15)

و راستی کجا رفته این مرزبانی های حیا؟! و چرا در جامعه شیعه علوی، می بینیم که مردان با همسران آرایش کرده و دختران بی بهره از حجاب، در پارکها و خیابانها و .. ظاهر می شوند؟!

2. حیا در آغاز جوانی

دکتر «عائشه بنت الشاطی»، بانوی نویسنده و اهل تحقیق اهل سنت، چنین می گوید: «زینب در آغاز جوانی چگونه بوده است؟ مراجع تاریخی از وصف رخساره زینب در این اوقات خودداری می کنند؛ زیرا که او در خانه و روبسته زندگی می کرد. ما نمی توانیم مگر از پشت پرده وی را بنگریم، ولی پس از گذشتن دهها سال از این تاریخ، زینب از خانه بیرون می آید و مصیبت جانگداز کربلا او را به ما نشان می دهد.» (16)

تاریخ او را ندیده، چرا که حیای او مانع از آن شده است و مادرش فاطمه توصیه کرده است که: «خَيْرُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرِينَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ» (17)؛ برای زنان بهتر است که آنان مردان را نبینند، و مردان {نیز} آنها را نبینند.» و اگر دستور الهی و آسمانی نبود که «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛ به راستی که خدا خواسته که آنها را اسیر ببیند» حسین (علیه السلام) هرگز به خود اجازه نمی داد خواهر را در سفر کربلا به همراه ببرد.

بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب		ورنه این بی حرمتی را کی روا دارد حسین
---------------------------------	--	---------------------------------------

3. نمایش شکوه حیا هنگام حرکت از مدینه

مدینه، شبی را به یاد می آورد که کاروان حیا با تمام شکوه و جلال به سوی مکه روانه شد. آن شب از شبهای ماه رجب بود که کاروانی مجلل از مدینه بیرون رفت؛ در حالی که دو بانوی «حیا» و عفت را جوانان بنی هاشم و در راس همه سید جوانان اهل بهشت احاطه نموده بودند. در قطعه ای تاریخی، راوی چنین نقل می کند:

«چهل محمل را دیدم که با پارچه های حریر {ابریشم} و دیباج زینت شده بودند. در این وقت امام حسین (علیه السلام) دستور داد بنی هاشم زن های محرم خود را سوار بر محمل ها نمایند، پس در این حال من نظاره می کردم که ناگهان جوانی از منزل حسین (علیه السلام) بیرون آمد در حالی که قامت بلندی داشت و بر گونه او علامتی بود و صورتش مانند ماه می درخشید و می فرمود: بنی هاشم کنار روید و آن گاه دو زن از خانه حسین (علیه السلام) خارج شدند، در حالی که دامانشان بر اثر حیای از مردم به زمین کشیده می شد و دور آن دو را کنیزانشان احاطه نموده بودند. پس آن جوان به سوی یکی از محمل ها پیش رفت و زانوی خود را تکیه قرار داد و بازوی آنها را گرفت و بر محمل سوار نمود. من از بعضی پرسیدم؛ آن دو بانو کیستند؟! جواب دادند: یکی از آنها زینب (علیها السلام) و دیگری ام کلثوم؛ دختران امیرالمؤمنین (علیه السلام). پس گفتم: این جوان کیست؟! گفته شد: او قمر بنی هاشم، عباس فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. سپس دو دختر صغیر را دیدم که گویا امثال آنها آفریده نشده است. پس یکی را همراه زینب و دیگری را همرام ام کلثوم سوار نمود. پس از {اسم} آن دو دختر پرسیدم. گفته شد: یکی سکینه و دیگری فاطمه؛ دختران حسین می باشند.

آن گاه بقیه بانوان به همین جلالت و عظمت و حیا و متانت سوار شدند و حسین (علیه السلام) ندا داد: کجاست عباس، قمر بنی هاشم! عباس عرض کرد: لبیک، لبیک، ای آقای من! فرمود: اسبم را بیاور. اسب آقا را

حاضر کرد. آنگاه حضرت بر آن سوار شد و بدینسان کاروان حیا، عفت، متانت و نجابت مدینه را ترک گفت (18).

4. زیورآلات فدای حیا و عفت!

پس از غارت لباس های امام حسین (علیه السلام)، سپاهیان کوفه و شام به سوی خیمه ها هجوم بردند. لحظاتی تلخ و جانکاه بود. زینب کبری بیش از همه، تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه های حیا و عفت بود و از طرف دیگر حفظ جان امام زمانش را به عهده داشت. دختر علی (علیه السلام) که منش و خوی کوفیان را می شناخت، برای حفظ عفت و حیای بانوان و قبل از آمدن آن ها، تمام زیورآلات زنان را جمع کرده خطاب به عمر سعد فرمود: ای عمر بن سعد! سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه ها باز دار! خود آنچه اسباب و زیور آلات است به شما واگذار می کنم. مبادا دست نامحرم به سوی خاندان رسول خدا دراز شود {و بر قامت حیا و نجابت غباری بنشیند}. تمامی وسایل و زیورآلات، حتی گوشواره های فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) نیز که یادگار امام بود در محلی جمع شد و پس از آن که زنان و کودکان در گوشه ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی (علیه السلام) فریاد زد: «هر کس میل دارد؛ وسایل و زیورآلات را بردارد! عده ای پیش آمدند و هرچه بود غارت کردند...» (19)

5. فریاد بانوی حیا بر بی حیاها

کاروان حیا وارد کوفه شد، مردم در حالی که خاندان رسالت را به سوی عبیدالله بن زیاد می بردند، اسیران را تماشا می کردند. در این لحظه صدای بانوی حیا بلند شد: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَمَا تَسْتَحْيُونَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى حَرَمِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله)؛ ای مردم کوفه! از خدا و فرستاده او شرم نمی کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته اید.» (20)

6. تجلی حیا در دارالاماره کوفه

زینب کبری (علیها السلام) در دوران اسارت، وقتی به دارالاماره رسید، بغض راه گلویش را بست؛ چرا که او همه این خانه را می شناخت، اینجا روزی خانه زینب بود، روزگاری که اسم پدرش علی، با عظمتی بی مانند جهان را پرسیخته بود. اشک در دیدگانش حلقه زد، ولی خودداری کرد، مبادا گریه خوارش کند. در آن دم به اتاق بزرگی

رسید و دید عبید الله ابن زیاد در جایی نشسته که پدرش در آنجا می نشست و از میهمانان پذیرایی می کرد. زینب که بی ارزش ترین لباس هایش را بر تن و کنیزانش دورش را گرفته بودند، حیا را به عرصه نمایش گذاشت و بدون آن که به امیر سرکش خون خوار اعتنایی کند، به صورت ناشناس در گوشه ای نشست در حالی که سراپای وجود او را شرم، حیا، نجابت و پاکی احاطه کرده بود (21). ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ (سه بار این سؤال را تکرار کرد)، حیا و نجابت زینب از یکطرف، علم حضرت به قصد ابن زیاد برای تحقیر اهل بیت (علیهم السلام) از طرف دیگر، اجازه نداد زینب جواب او را بدهد. تا آنجا که ابن زیاد ملعون با نیش زبانش نمک به زخم زینب پاشید و برای آزدن او گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ (22)؛ کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟»

زینب جوابی کوتاه، ولی بسیار زیبا داد که ریشه در کمال حیای او داشت. حضرت با آرامشی که از حیا و رضای قلبی او حکایت داشت آن جمله به یادماندن را فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا (23)؛ جز زیبایی چیزی ندیدم.»

7. مجلس یزید؛ اوج تقابل حیا با بی حیایی

یزید، بزرگان اهل شام و سفرای خارجی را دعوت کرده بود، آن گاه دستور داد که اسیران را وارد کنند. مجلسیان به دختران و دودمان پیامبر نگاه می کردند؛ که تا دیروز در پس پرده عزت و احترام قرار داشتند و بیگانه ای رخسار آنان را ندیده بود.

هنگامی که مدعوین؛ بزرگواری و ارجمندی این دودمان را به خاطر آوردند، همه از شرم و خجالت چشم بر هم نهادند، ولی در آن جمع، مرد تنومند شامی سرخ رویی، با چشمانی از حدقه درآمده به فاطمه دختر حسین (علیه السلام) می نگریست و با نگاه های آزمندانه خود می خواست او را ببلعد. فاطمه هراسان و لرزان به عمه اش زینب پناه برد.

مردک شامی برخاست و به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من ببخش! فاطمه در حالتی که از وحشت می لرزید، دامن عمه اش زینب را گرفت. زینب او را در آغوش گرفت و فرمود: «گمان دروغ بردی و فرومایگی کردی! نه تو چنین حقی داری و نه یزید! (24)» یزید خشمگین گشت و سخنانی بین او و زینب (علیها السلام) رد و بدل شد، تا آنکه زینب (علیها السلام) فرمود: اکنون که سرتاسر زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما را مانند اسیران به هر سو می کشانی به گمانت که پیش خدا برای ما پستی و برای تو شرف و منزلت است؟! آن گاه فریاد آهنین حیا بر فرق مجسمه بی شرمی فرود آمد که: «أَمِنْ الْعَدْلِ يَا بَنَ الطَّلَقَاءِ! تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَائِكَ، وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمَ سَبَايَا، قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ، وَ أَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رَجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَ كَيْفَ؛ ای پسر آزاد شدگان (25)؛ آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و دختران {پرده نشین} رسول خدا را اسیر کنی {و شهر به شهر بگردانی؟!} پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنها را نمایان سازی تا دشمنان، آنان را از شهری به شهری ببرند، و بومی و غریب چشم به آنها بدوزند و نزدیک و دور، و شریف و فرومایه تماشایشان کنند، در حالی که از مردان آنها

یاری کننده ای همراهشان نباشد، و از یاری کنندگان آنان مددکاری نباشد. چگونه می توان امید بست به دلسوزی کسی که {مادرش} جگر پاک مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهدا رویید؟!» (26)

کو اسارت؟ خصم تو در بند بود || هر کلامت صدهزاران پند بود

زینب آرام گرفت، سخنان سراپا درد و حیای زینب، باعث شد یزید سر به زیر افکند و هر کس در آنجا بود، چنان سر به زیر و خاموش شد که گویی مرغ مرگ بر سر همه سایه افکنده است. نقل می کنند که هنده دختر عبدالله عامر و «زن یزید» آنچه را در مجلس شوهرش رخ داد شنید، پیراهن را نقاب کرده و به درون مجلس رفت و از آن همه نامردی و بی حیایی بر سر او فریاد کشید (27).

نکته مهمی که زینب به آن تصریح می کند و از آن سخت آزاده است این است که زنان یزید پوشیده اند، و حرمت و حیای آنها محفوظ، ولی او و زنان اهل بیت در معرض دید نامحرمان، به همین جهت نمی گوید زنان تو در کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیر و اسیران گرسنه اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب و حفظ حرمت و حیا اصرار دارد که این خود می تواند بزرگترین درس برای بانوان جامعه ما باشد که در هر حال مرز حیا را حفظ و حریم حرمت خویش را پاس دارند، و بر مهاجمان مرز حیا و عفت فریاد بزنند و در مقابل آنها در هیچ حالی ساکت نباشند، حتی اگر در بند و اسیر باشند.

8. عفت و پاکدامنی، دست آورد حیای زینب

عفت و پاکدامنی؛ برانده ترین زینت زنان و گران قیمت ترین گوهر برای آنان است. زینب (علیها السلام) از یک سو، به زیبایی درس عفت را در مکتب پدر آموخت؛ آنجا که فرمود: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (28)؛ مجاهد شهید در راه خدا، اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت دارد، اما عفت می ورزد، نزدیک است که انسان عفیف فرشته ای از فرشتگان باشد.» و از طرف دیگر، حیای ذاتی زینب (علیها السلام) می طلبید که در اوج عفت و پاکدامنی باشد؛ چرا که بارزترین ثمره و پی آمد حیا؛ عفت و پاکدامنی است. چنان که علی (علیه السلام) فرمود: «سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ» (29)؛ علت عفت و پاکدامنی شرم و حیا است.» و در جای دیگر فرمود: «عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ» (30)؛ به هر اندازه که حیا باشد، عفت و پاکدامنی خواهد بود.»

تربیت خانوادگی، و حیای ذاتی زینب کبری (علیها السلام) باعث شد تا او عفت خویش را، حتی در سخت ترین شرایط به نمایش گذارد. او در دوران اسارت و در مسیر کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می فشرد. مورخین نوشته اند: «وهی تستر وجهها بكفها لان قناعها اخذ منها» (31)؛ او صورت خود را با دستش می پوشاند، چون روسریش از او گرفته شده بود.»

این نشانه عفت اوست که هنگام ورود به شام، شمر را - که زمانی سرباز علی (علیه السلام) بود و در آن راه مجروح نیز شده بود، ولی ناپاکی ها و بی حیایی ها او را به آنجا کشانده که قاتل فرزند علی (علیه السلام) گردد -

احضار کرد و از او خواست که برای حفظ مرز بلند حیا و عفت، کاروان اسرا را از خلوت ترین درب شهر وارد شام نماید و سرهای شهدا را نیز از بین زنها بیرون ببرد، ولی آن ملعون حیا از دست داده و در نتیجه دین را باخته عکس فرمایش آن حضرت عمل کرد و اسیران را از شلوغ ترین و پر جمعیت ترین دروازه شهر؛ یعنی «درب ساعات» وارد نمود و سر شهدا را نیز بین اسرا جای داد.

راوی می گوید: زینب (ویا ام کلثوم) را دیدم که چادری کهنه برسرکشیده و روی خود را گرفته بود. امام سجاد (علیه السلام) نیز به سهل بن ساعد صحابی فرمود: اگر می توانی چیزی به این نیزه دار بپرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد که ما از تماشاچیان در زحمت و اذیت هستیم. سهل می گوید: رفتم و یکصد درهم به نیزه دار پرداخت کردم تا از بانوان دور شود، کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند (32).

پی نوشت ها :

- 1) شیخ ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج 3، ص 46.
- 2) همان، ج 3، ص 39.
- 3) محمدی ری شهری، میزان الحکمه (بیروت، دارالحديث)، چاپ دوم، 1419، ج 2، ص 716، روایت 4544.
- 4) همان، ص 717، روایت 4570.
- 5) همان، روایت 4565؛ بحارالانوار، ج 78، ص 309.
- 6) همان، ج 78، ص 111، حدیث 6؛ میزان الحکمة، همان، ج 2، ص 717، روایت 4569.
- 7) قصص/23 - 25.
- 8) میزان الحکمة، ج 2، ص 717، روایت 4567.
- 9) همان، ص 717، روایت 4556؛ امالی طوسی، ص 301.
- 10) همان، ص 718؛ خصال صدوق، ص 20.
- 11) نهج البلاغه، محمد دشتی، ص 712، حکمت 349.
- 12) همان، ص 676، حکمت 223.
- 13) عبدالواحد آمدی، غررالحکم، ترجمه علی انصاری، ص 646.
- 14) شیخ جعفر نقدی، کتاب زینب کبری، ص 22، و ریاحین الشریعه، ج 3، ص 60.
- 15) زینب کبری، ص 20.
- 16) عائشه بنت الشاطی، بانوی کربلا، مترجم: سید رضا صدر (قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم 1378)، ص 58 - 59.
- 17) وسائل الشیعه، ج 14، ص 43، حدیث 7.
- 18) موسوعة کلمات الامام حسین (علیه السلام)، معهد تحقیقات باقرالعلوم، قم، مؤسسه الهادی، چاپ اول، صص 297. 298.
- 19) احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، بیروت، مؤسسة الاعلمی، 1349 (ه. ق)، ج 3، ص 204.
- 20) سید عبدالرزاق الموسوی المقمم، مقتل الحسین (علیه السلام)، ص 310.
- 21) با نگاهی به: بانوی کربلا حضرت زینب، صص 138 - 139.
- 22) بحارالانوار، ج 45، ص 179.

(23) همان، ج 45، ص 116.

(24) بانوی کربلا، حضرت زینب، ص 144.

(25) روز فتح مکه، بزرگان قریش نزد رسول خدا آمدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آنها پرسید: «گمان می کنید با شما چگونه رفتار می کنم؟! گفتند: آنچه در اندازه برادری و بزرگواری برادرزاده ای بزرگ است. پیامبر فرمود: «اذهبوا انتم الطلقاء؛ بروید که شما آزاد هستید.» از همان تاریخ بزرگان قریش به طلقا «آزاد شدگان» معروف شدند. ر. ک: سیره ابن هشام، ج 4، صص 54 - 55؛ مغازی واقدی، ج 2، ص 835.

(26) بحارالانوار، ج 45، ص 133. و ر. ک: ابوعلی طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 122.

(27) بانوی کربلا، ص 147.

(28) نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت 466.

(29) میزان الحکمة، ج 2، ص 717، روایت 4557.

(30) همان، روایت 4559.

(31) جزائری، الخصائص الزینبیه، ص 345.

(32) بحارالانوار، ج 45، ص 127؛ زفار قمقام، ص 556؛ از عاشورا تا اربعین، ص 122.